

کتابت را دست آورند و سند دولت خدا داد خود انگاشته و اهل جیب مبارک کرده و در
 جواش تسلی نامه ترقیم و ترسیل فرموده از آنجا راست بغرم ملاقات نندرج شتافت
 و بساعت سعید شرایط مواصلت جسمانی با یکدیگر بجا آورده شد و کلمات قصور محکم
 پرفتور در میان آوردند دراج بر عمل شنیع زار و از نفرینا خوانده در استیصال و نرسش
 مشورتها و ترغیب با فرمود پس آن صاحب شوکت بالشکر خود برای تمهین مستعد گردید
 تندراج جمعیت خود را که دو هزار پیاده و هفت صد سوار و هزار جوان باز نزد خود موجود
 داشت متعین آن صاحب عزم کرده رخصت نمود درین اثنا زار و دار بالشکر هفت هزار
 سوار و دو هزار پیاده و منویل کلاه پوش که سردار شتصد حبی کار بود و در آن
 ضرب توپ بغرم مقابل برآمده اگر چه سواد پریا پشن را مضرب خیام عسکر خود نمود اما
 از نهب مردانگی و یک تازی و دست شمشیر اعدا شکنی آن بهادر منش شب و روز چون
 بید می لرزید بلکه خور و خواب ناگوار میدانست قضا را شبی در لشکرش اسپ سی رسن با
 شکسته بر اسپ دیگر در افتاد و با هم لگد باز و ضعیل بر دو شتند چون هول و هراس در
 لشکرانش بمرتب اتم بود یکبار آواز فغان و او بیا و آمد آمد دشمن از نهادم در فغان برخاست
 که همه لشکران زیر و زبر گردیدند و بعضی هولناک دست بشمشیر برده رایگان با یکدیگر
 کشته گشتند و اکثر بیو پاریان اموال اجناس خویش گم و تاراج کرده دست تغابن
 بر سراوقات خود زدند چون روز روشن شد از قزاقان اعدا سوزا شری پدیدانند و مجمل
 گشتند و برگردند خود پیشانی کشیده بجای خود آمدند پس سپه سالار شیخ بد یافت
 احوال پر طلال لشکرش طمانیت خاطر حاصل ساخته روز دیگر میز و میسه آراسته است
 طرف لشکرش شتافت اگر چه او هم همه لشکر خود را آراسته و تیار ساخته با قوا اعدا است

استاد اما از ریش شلکهای توپ بندوق غازیان شیرشکار جمعیتش مکتوم پرانگسره کردید
مغلوب سپرانداز گشت فوراً بر اسپتق شتاب سوار شده چون تگرگ بعرق خجالت
سراپا تر آمده هزار بیخ و ترود داخل دارالریاست گشت جمله سوار و مردم بار و پیاده
با ساز و سامان امانت بدستور سابق داخل ملازمان آن سپه پرور شده مستعد
زرد و کوب اعدایش گشت پس آن غرابانوار از آنجا کوچیده از راه جنگال عبور جو کرده بر سواد
ماناسی منڈف بالشکر فرود آمد و توپ کلان بر یک تیری داشت بنابر عبرت چند گلوله
بجانبه یوانخانه خاص و محل زنانه راجه پرانید و بمجد صد من گلوله از محل زنانه شور و غوغا
برخواست و همه مستورات بر اوجه مستغاثی جانهای خود شدند و از غوغای عورت
هوش و حواس در باخت آن صاحب عزم پیغام فرستاد که از ابتدای راج و بناس
دارالریاست تا زمان حال کسی از مخلصان ماسولے دیوراج حرام نمک چنین شوخی کرده
واحدی بر خانه ما گلوله های توپ بندوق نه پرانیده گولند از ان خود را تاکید نمایند تا
دست از چنین شست اندازی و بدسلوکی کوتاه سازند و مرکز خاطر را با ایمان نمایند
آن شجاع اعدا لشکر در جوابش گفته فرستاد که ما هم معتقد پامی تخت این دولت بیروالیم اما
حرام نمک منحرف دولت مانند رون قلعه پناه گرفته است لهذا متکفلان امور ملک داری
چنین شوخی و گستاخی بعمل می آورند اگر او را بحضور ما فرستند همون مخلص دیرینه
هستیم که بودیم راجه جیرا قبال این معنی چاره خود داری ندیده بعد تو شوق عهد و پیمان که
اورا از جان بک و مغرب نسازد در سپهره یعنی مقید بحضور آن فیض بخش روانه نموان
فیاض دوران اورا که قابل بدارشیدن و عضو با بریدنی بود نظر بر عهد خود کرده مانند
زراع سیر بخت و قفص آهنی بند کرده روانه بگلور ساخت الحق اگر نکند از خوان نعمت

کسی پرورش یافته دست نوازش والادستی شیوه حرام کلی بجا آورد و طرق بغاوت
پیمای منتقم حقیقی باندرک زمان او را گرفتار دام بدبختی نماید آری **بست**

باصاف دل مجاز از خوشتر است | هر کوشد بر گنجه خنجر بخود کشد

ذکر نبرد و بست قلعه دارالرایست یعنی سرریزنگ بین و غیره
مع دیگر کیفیت که درین کجی از یک صد و هفتاد و یک مجری روداده

چون آنصاحب شجاع ظفر مندازمم مذکور بر پاخته بر اعدای دولت خداداد فتحیاب گشت
آداب شرایط شکر آفتاب بی بدرگاه آبی نمودی ساخته روز دیگر به راجه گفته فرستاد
که اگر اجازت شود خیر خواه بملاقات متعلقان قلعہ می آید او برضا و رغبت خود
مخافطان ابواب قلعہ ادرباب و گذاشت آنصاحب شوکت در قلعہ تاکید کرده خود
بهمانه سیر و تماشا سوار شده رسید و فرادان زر و گوهر محض تالیف قلوبش بر فرق علومست
نثار ساخته و زیور مرصع که عبارت از حلقه دست پدک جوهر و غیره باشد بخدمت
والایش گذاشت و مراسم مبارکباد فتح و نصرت او کرده تکلیف تشریف آورد
اندرون قلعہ نمود آن شجاع سراپا فکر و تمیز با او تعلقه رفتن دور از حزم و عاقبت اندیشی
که لازمه ارباب انشمنش همونست آنست بهمانه روز ناساز و ساعت بد در میان
آورد و ملاقات متعلقان خصوصاً دیدار صاحبزاده بلند اقبال اکرمی تحقیقت جو
شرفیش بیان قیام دولت خداداد بود بر فردا قرار داده به ندر چند راس اسپ و
خلع گران بهار راجه روانه قلعہ نمود و خود بدولت آن شب همونجا آرمیده صبحی مع
جمعیت گران داخل قلعہ گردیده بر ابواب و دریاچه های قلعہ و دیگر کارخانهجات

ملازمان معتمد خود قائم کرد بلکه بر دیویرھی دیوانخانه راجه محل زمانه اش چونکی ملازمان خود را
 باطمینان کلی از متعلقان توابعان ملاقات کرده عیش و نشاط اشتغال فرموده بود چرا
 چنین نخواهد کرد که دولت نیم جان میسور را از سر نو زنده ساخته بارها محض بظرفداری آن
 دولت از مرسته و دیگر بعبیان جنگها کرده بزور بازوی تدابیر عدو مال شکستها داد و ملک آن
 دست رفته را بنفس نفیس با تدابیر صایبه باز قبضه اقتدار خود آورد با وصف این ترد
 و تشویش چون بدیخاطان کور باطن در شکست دولت آن قومی باز و حیلہ با می بختند
 و مزاج مسند نشین ساده منش را از آن جناب الابرشورانیده فتنه و فساد برپا می ساختند
 و این همه محنت با وصوبت بار که در امر ملک اری نظیر ساینده بود مفت ضایع و بر باد کردن
 میخواستند لهذا آن همه را زیر کرده راجه را از کشمکش امور ملک اری دور و تدابیر اعدا شکنی
 در عهد امن و امان داشته بظرفداری ملک مالش پرداخت بلکه از بجزشاکش دولت دنیا
 او را بساحل نجات رسانیده ممنون و مشکور تو جهات و الاساحت

نیاید تا جداری بی دلیری هیچکس هرگز + چو شمع از سر گزشتن لازم آید سر و از ان را

القضه چون چندی روز و شب در نظم و نسق کارهای شکسته بلاد میسور و مغز این
 فتنه ساز و تنبیه بدیخاطان حیلہ باز و جریمانه گرفتن از متصدیان پرخش تبدیل کا کلدان
 با کرم و فراموشی سپاه پیشه و سباب شایسته حربه آیین سپه پروری بدل متوجه
 بوده داد عدل و انصاف در داد و دلهای خلاق دور و نزدیک را بر بخششی و نوازش
 کسری و خاطر داری بدست خود آورده نام آوری اندوخت و هیچ کار بدون تجویز ضنا
 و حسن تدبیر لاحق سرانجام نمی داد و لیسر قبالمند ابه اوستاد و الادانش سپه و تعلیم
 و تدیس علوم سعی جمیله فرمود و عرض گلستان تعلقات میسور آب و رنگ منیت تازم

یافت و دلهای حاسدان ملک دولت چون باغ خزان رسیده یکسر بجز رنگ رونق و
 خراب تر گشتند و اکثر تعلقات اطراف که از دست حکومت اعیان این دولت رفتند
 بحسن سعی و کاردانی در قبضه اقتدار آن شتم نهاد درآمد و مردمان قابل و هنرمندان
 جهان و اهل حرفه و سپاه پیشه که از باعث کساد بازار و کسرت ملت و کم خواهش سران
 پیشین چون شمشیر در نیام عزت نشین بودند دفعات زنگ که درت از چهره حال مصقل
 قدر دانی و مساعدت بخت پاک و صاف نموده مانند نیره سر بالا کرده حاضر حضور
 شدند و فراخور حوصله خود بکارهای لایق و خدمات قابل مهور گردیدند و سوداگران
 و تاجران حساب آن خواهش انعام پروردگار و دیار و بلاد و تحایف نفیسه اسپان گران بها
 و شتران بارکش حاضر ساخته سوائی قیمت مقرر بخششها و انعامات شایسته می یافتند
 و لگو که از به ضمانت اهلکاران حضور نیابند داشت اسپان بهتر و سپاهیان و مردان
 بنزور در اطراف جهان می رخت تا هر کس بکار و خدمات مامور خود بدل و جان ساعی
 بوده سرانجام میداده بودند الحق هر گاه خداوند حقیقی میخواهد که یکی از بندهای خود را بر او
 ملک ارضی و لایق غربا پرورزی و رعیت نوازی سازد و دانش امر جوعه خاص و عام

و کارش را سود و بهبودی نام گرداند مصرع

دولت بغلت نیست که گویند چنین است

حاصل کلام چون ز نار و آجر حرام نمک بیادش عمل خود رسید و بیخ فساد و خلل ملک مسعود
 برکنده شد جنوبی دارالریاست که مراد از ضلع پائین گھاٹ یعنی کومیتور و غیره باشد
 پرشور و شتر گشته زیرا که ز نار و آجر و خیم العاقبت برای بندوبست آن نواح یکی از خویشتان
 خود را روانه کرده بود و او نسل حرام بعد یافت حال حرام نمک چندنا یار و او باش نشان را

با خود متفق ساخته شورش فرا بود برای تنهیش و صد سوار و دو ساله مردم باره هزار پیاده
 بسرداری سید امیرعلی صاحب برادر سبقتی خود معه سردار خان نامی دلاور شش روانه
 ساخت و خود بدولت نزدند راج رفته بطایف اخیلان به بهانه بند و بست بعضی امور دولت
 خود رضامند ساخت معه متعلقان و خویشان زین فرزند و قرابت اران او را همراه
 خود آورده داخل جوئی بخش نموده سجدات شکر بدرگاه قادر دولت بخش حقیقه ادا
 ساخته شادایر شادمانی و نغمه بهجت و کامرانی بلند آوازه فرمود چون سکه سهم گرامی
 آن نجات آور بدولت خدا داد رواج تازه یافت و جمیع سامان شایان ثروت و سلطنت و
 خزانه و اجناس نفیس و زر و گوهر و آلات حربی ضرب بقبضه اختیار در آمدند و هم حساب
 بقلعه داری دارالزیات مقرر شد و اخراجات معمولی حسب خواهش متعلقان راجه بند
 نشین و نندراج و غیره بحال برقرار و قلعه داری به میر سامانی ایشان مامور گشت و خود بدولت
 روزی در ساعت نیک اندرون محل زنانه راجه و نندراج تشریف برده به تسکین و
 دلاسامی طرفداری ملک دولت پرداخته چند طبق پراز خلع و زر و جواهر هموار از طرف
 خود ایشان سپرد و بامداد مراجعت فرموده بهنگامه عشرت و کامرانی گرم ساخته و بعضی
 پالیکاران آن نواح مثل کرک و ال و غیره که بنیبه غفلت بگوش خورد داشته بودند نظر بر
 بازوی شجاعت و یوری طالع آن بهایون طالع کرده بهراسان گشته مطیع شدند و بعد
 بند و بست دارالزیات باشکر ظفر پیکر بهنگامه شتافتند با دایمی مبلغ که از نزد ساهوکاران
 آنجا گرفته بود پرداخته مسرور الوقت گردید و امیرعلی صاحب سردار خان از بند و بست خود
 فراغت یافته خویش زار دار را اسیر کرده فایز حضور شدند و بعد آن اوقات بدارالزیات خان
 ناپیله به اراده نوکری از رنجگده رسیده ملازمت حامل ساخت چونکه آن فیاض زمان

از جد و پدرش معرفی و وقفیت داشت رسیدن را غنیمت انست به بیان پنج صدر و سپه
به بخشی گیری بار کچری مامور ساخته بود و همدران روز ما بسمع شریف رسید که با یکبار باران
خورد از باعث غرور لشکر و اسباب دولت خود سرافتخار بفلک پندار تا رسامی ساید
و اکثر عایای تعلقات سرکار را بقاوسی زر و فریب لسمت خود می کشد لکنیکه از صوت
حمله شیران عساکر ظفر اثر خوبی ندارد پس سوای سز نشن و تنبیه معقول مطمع و منقاد نخواهد
و برهنای پند و نصائح اصلا طریق وفائی نخواهد چو آن داد گستر باستماع این معنی بنابر
بند و بست دولت خود و عزم ستیصالش بدل مصمم داشته در فراهی لشکر و سبب جنگی مستعد

ذکر فوج کشی میر سید شریف علی خان بسالت جنگ ناظم ادوهونی
بن آصف جاه ناظم دکن به بند و بست صوبه سر او تسخیر کردن
آن سمت بتایید حیدر علی خان بهادر و نقل شدن آنهمه بلاد
به قبضه تصرف آن الاداشن و فرهنگ در همون سال یعنی در سنه
یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری آنکه

در حینیکه بالاجی را و نانا مع تمام سلطنت امرای خود متوجه بند و بست نواح خاندان
میر نظام علیخان اسد جنگ ناظم حیدر آباد در سال ۱۱۶۲ هجری و یکصد و شصت و شش هجری
بفراهی لشکر انبوه به تنبیه مرهه العین غنیمت پونا و تسخیر ملکش سمت گماشت و میدان
خالی دیده بکوچهای دراز تا پونه رسید و شهر را فارت ساخته آتش زده بتخانه هارا
شکست در ویران گاو کشی لعل آورده برگردید مرهه بجز استماع این خبر بر سبیل بلغار
در سید و اسد جنگ را متصل معوره به نباد محاصره کرده چنان شکست داد که بطرفه العین

خرابی تمام بحال لشکر این مغول اهیافت از بیر و بنگاه و توپ خانه و غیره جدا گشته در یک قلعه
محصور گشت امرای قدیش بعضی اسیر و اکثر قتل شدند آخر الامر لاچار شده بغنیم راه محضت
پیموده ملک هفتاد لک و پیر باستصلاح تحصیل اسیر یوان معه دو شهر دار السلطنت سلیمان
در کن یعنی بریان پور و بیجا پور سوار این احمد نگر و دولت آباد و صوبه سرگنداشته سالمت
به گو لکنده مراجعت نمودند آنهمه ملک در ضبط مرهه بود چون لشکر کشیش در سواد
کنج پور متعلقه پانی پت کر نال از دست سر ابدال تاخت و تاراج گردید و بالاجی او
ازین تشویش جان خود را رایگان در ساخت بسالت جنگ حاکم اد هونی وقت را
قیمت شمرده مع لشکر و سامان جنگی ببنده و نسبت صوبه سر اهدت گماشته بسیارش
مرار را و حاکم گتی و حاکم کریم کو چیده بهسکو که پر کنه من مضاف صوبه سراسر است و تهازه مره
پونه بود رسیده محاصره نمود و کتایش قلعه فرمان داد چونکه مو کند سری پت نامی قلعه
انجا دلاور بود قلعه را محکم کرده آنقدر کوشش مردانه بجا آورد که حاکم مذکور تاب عدو شکنی
با وصف لشکر کشی در خود نیافته ملتجی بان شیر شززه شکار گردید یعنی حیدر علی خان بهادر
را طلبید پس آن شیخ عالم نواز که در بنگلور بغیر تنبیه سیامی گوشه پالیکار سرکش بالا پور خورد
سرگرم بند و نسبت لشکر خود بود و عوالتش اسبب ترقی دولت خود انگاشته در رسید
اگر چه حاکم مذکور برای ملاقات مستعد شده است و اما آن بیدار خبت بهشیا مغز
پیام فرستاد اول خدمتی که معین خواهد شد سر انجامش بهرسانده کار داشتند عمل
آورده بنده سر خرد نشین ملاقات خواهند پیوست او التماس تسخیر قلعه کرد تا شیخ
کار از ماروز دیگر پیرامون قلعه گردیده نشین و فراز زمین مشاهده کرده معموره را که ترقی
قلعه است بیک حمل گرفت و مورچال بهونجا قایم کرده گو لند از ان خود را فرمان داد

تا پیشست اندازی توپهای حصار قلعه چون نیجه مشبک ساختند و جمیع صاحبان
وقت توپ اندازی بجا کم مزبور نوشت که حضرت بجای خود خبردار باشند که بر قلعه توپ
اندازی بعمل می آید بعد آن گولندازی حسب الفرائض خداوند نعمت خود چند گول
از توپ دور انداز بجانب لشکرش که بفاصله نیم فرسنگ غربی قلعه فرود آمده بود پراپید
که محض عبرت خود نمود تا لشکر مغول از زینرش گولها زیر و زبر گردید و حاکم مزبور لشکر خود را
از آنجا برداشته آنطرف تالاب شمالی قلعه چیمارده فرود آورد و عرض آن صاحب شوکت
عدو مال دوسه روز به توپ اندازی و قلعه شکنی مشغول بود هر روز چهارم بقلعگیان پیغام
فرستاد که من بهادر ام اگر پو پای جان مال و هوس عیش و عشرت باقی دارید مع سامان
شمار وانه کرده آید و گرنه یورش کرده همه محضوان را مع عیال و اطفال ته تیغ کشیده خواهد
تا قلعه را بعد رو بدل بسیار طمانیت خاطر حاصل ساخته از راه مصاحبت به پناه
دولت خدا داد در آمد و قلعه بملازمان و الاسب و آن خلق پرورداد گستر و قلعه طمانه خود
گذاشته و قلعه را مذکور را از جان مال امان بخشیده حسب استرضای خاطرش مع
بار برداری با استصواب تجویز حاکم مسطور وانه پونه ساخت و روز دیگری کم نوشت
که در قلعه مفتوح طمانه باید فرستاد تا ملازمان خود را از قلعه برداشته شود تا حاکم دانا به مقتضا
رای وقت پسند خود بند و بست قلعه مع تو العیش بندم آن شجاعت منش گذاشته
سمت صوبه سیرا پیشتر نهضت نمود پس آن دلاور باشوکت در عرصه دوسه روز از
بند و بست قلعه فراغت یافته بالشکر طفر سپرد و آتشخانه بجا که از عدو سوز کوچ بکویج
قطع منازل کرده سواد بالا پور کلان را مضر بخیام عسکر نصرت ماثر نمود عباس قلی
خان بن درگاه قلی خان مرحوم حاکم آنجا از فعل خود که در حق آن صاحب شوکت

غریب پرورد در ایام سابق بطور ساینده بود یاد کرده به بیم گزند خویش مع زمانه و استیلا
 ضروری راه ارکاٹ سرگرد پس آن صاحب جاه باطلاع این معنی مهانه خود در قلعه مذکور
 فرستاده بالشکر حاکم صدر ملحق شده هراولی گزیدتا آن زمان اتفاق ملاقات هر دو
 صاحب جاه و فرصت همگلامی بیجا بانه صورت نه نسبت چونکه در سواد میر رسیدند انصاف
 شوکت غزنی قلعه سواد عید گاه را مضرب خیام نمود و لشکر مغول در تالاب شرقی
 قلعه فرود آمده گرد گرفتند و مورچال شدید و صلابت کوجه های متعدد و بجز زمین و بنیده
 آتش اندازی منجبتی پرانی اشتغال و زربند چون کشایش الفت لعه هم برای زمین آن
 و الا او شس نفویض یافت رفته رفته شهر گرفته تیرها قایم کرد و از اتواب کلان دیوار
 قلعه وارک قلعه شکست و از بس شلک های اتواب که دل و جگر محصوران از صد شس
 چاک چاک می شد حصار بار خخته گردید با این ترک کشن نامی حارس صوبه دل از دست
 نداده تا یک ماه داد قلعه داری در داد آخر الامر که حصار را بر زمین برابر شده بود از
 یورش غازیان شیرشکار آن شجیع و الاهمت هراسیده به پناه دامن دلش سود و
 به بود خود انگاشته التماس جان بخشی نمود و قولنامه قوی در خواست پس آن بیدار
 و طالع آورید لهدی و امان بخشی او قولنامه فرستاده نامبرده را طلبید و تهازه خود
 در قلعه گذاشت و آنچه که سامان ذخیره و آلات حرب ضرب که مرهبطه برای ملک گیری
 کرناٹک بالا گھاٹ و پائین گھاٹ در آن قلعه آماده کرده بود در تحت تصرف
 خود آورد اما بلا توقف آن وزمان و عدم اطلاع احدی اتواب کلان و دیگر سامان
 شایسته آنجا را که تیار و لایق دشمن بحضور خود بود علییاده زیر خاک پنهان ساخته
 پنج شش ضرب دمان شکسته و نادریست مع چیزی سرانجام مدرس و بوسیده

بیرون انداخته نامه مبارکباد فتح بحاکم مذکور ترقیم و ترسیل ساخت چون روز دیگر حاکم
مستور برای دیدن قلعه اسباب جنگی مرهه بار از بانی جاسوسان شنیده بود
که آلات حرب ضرب با دیگر اسباب گران درینجا داشته است سوار شده متوجه
قلعه گشت آن صاحب شوکت کار آزما در پیش قلعه اول شرف ملاقات حاصل ساخت
اورا اندرون قلعه برد و سپه سخنان ایله فریب چرب شیرینش در بود و کلیدهای
قلعه در پیش گذشت و تمه اسباب قلعه یک بعد یک بنظر گذرانید و حاکم مذکور بعد مشاهده
و ملاحظه خبر و کل سه ضرب توپ کلان را که در حبلونواب ناصر جنگ شهید بود کشیده
در لشکر خود مستاد و بقایا سامان و کلید قلعه و بند و لبست آن صوبه بان صاحب
نظر سپرده داخل خیمه گردید چون بعد سه چهار روز کوچ مراجعت به ادهونی مقرر
گردید آن صاحب شوکت را طلبیده بنواب حیدر علی خان بهادر حقیق جنگ
مخاطب ساخته مسند نظامت در ولست صوبه سرامع پیشکشات پالیکار نوشته و
و ضلع گرم کنده مع قلعه بر آن اضافه ساخته بی تکلف از زبان خود فرمود
که شما محق دولت و سرداری این همه ملک هستید او خالق جان بخش محض خود سر
شمارا بخلق پروری آفریده پس این ملک دولت بدات شما مبارک و مهنا باد
الحاصل بعد ادای لوازم مبارکباد حاکم دانا از نواب بهادر مبلغ خطیر و راسان با و
وفیلان کوه تقارخصت شده با تمامی لشکر خود مراجعت با دهونی کرد و اضراب
مذکور را همراه لشکر بردن نتوانسته شمالی تسلعه بر نواب دو ضرب گذاشت و ضربی
که در جلو نظام الملک آصف جاه بود هزار تردد و محنت همراه خود برد مخفی رسانند
چون آن شجاعتش بخطاب مرقومه الصدر خوانده شد آن زمان بیاس خاطرش

شکریه ادا نمود و خاموش ماند بعد از آن شدن حاکم مزبور خطاب جنگی را ذکر کرده خود را
فقط بنواب بهادر نامید سپس نواب بهادر تا پانزده بیست و زر رونق افروز
قلعه بوده بدلدی و تسلی خاطر رعایا و برابری پرداخته میر اسمعیل حسین را با یالت
صوب تعیین کرد و در باب مرمت قلعه تاکید آکیده کرده داخل خیمه مبارک گردید

ذکر لشکر کشی نواب بهادر بر بالاپوز خور و دیگر کردن آن مکان مفتوح

شدن کوه مرکس یعنی کوه سرامی خور و بنوکند و غیره که در سن
یک هزار و یکصد هفتاد و دو هجری واقع شده

هرگاه نواب بهادر از بند و بست صوبه سراقراغت یافت عزم تسخیر بالاپوز خور
که از زمان سابق مرکز خاطر بود با تمامی لشکر خود که هشت هزار سوار و ده هزار
جوان بار و دوازده هزار پیاده کرناکلی بود با و فور سامان جنگی بطرف مذکور حضرت
فرمود و در اشتهار راه فیض الله خان بهیت جنگ بن میر محمدی خان جاگیر دار گینه
تمری که و اما و نواب دلاور خان بود از خسر بزرگوار بعد فوت زوجه خود بچیده بملازم
نواب بهادر قدم از سر ساخته شتافت و فرخورد حوصله خود عزت مارت دریافت
چون بظاهرمحوره مذکور نواب بهادر فرود آمد پایکار آنجا تاب جنگ میدان در خود
نیافته تسلیم بندگشت هر چند نواب با طاعت و انقیاد امر خود در منهای فرمود او
نگون نجات از این معنی بهلولتی ساخته مستعد جنگ گردید اما امر را و کهور پریه را

بگویم خود طلبید چنانچه راوند کور تمامی جمعیت سلطنت خود کرده هزار سوار و پیاده
 بود تا پیش بخت گماشته در رسید و گوژی نبذه را قایم کرده خود را آنجا اقامت
 داشت و شش هفت هزار سوار بمقابلت شکر نواب روانه کرد چون جمعیت راوند کور آنجا
 رخصت یافت برخی لشکر نواب بهادر زده برگشت بعد اطلاع بر این معنی نواب
 غضب آورد شده با چند شیر دلان خونخوار پی نشان گرفت و در میدان مغربی نند گنجه
 با جمعیت غنیم در آمیخت و بیک حمله مردانه و دلاوران نواب چون مرغان دانه چین
 لشکریان اعدا را ته منقار تیغ در کشیدند و بقیه السیف از راسان و آلات حرب
 ضرب خود دست شسته فقط جانهای خود را از آن همگه و معرکه مرد آزما می بیرون
 بردند و قریب دو هزار سپ غنیم به دست لشکریان نواب شدند پس طفر مند مراجعت
 کرده برگشایش قلعند کور بخت گماشته فرمان داد تا کار گزاران و الادانش حسب حکم
 معموره پینه گرفته مورچال قایم کرده در توپ اندازی و خنق پرانی اشتغال ورزیدند
 راوند کور تاب مقاومت نداشتند فقط بخرابی و تاراجی رعایا سعی میکرد چنانچه
 قزاقان لشکرش مثل چغد و بوم بوم دیهات سرکار خدا داد را خراب و پایمال
 میکردند لکن صلابت قابل و مجادله اهل لشکر نواب پیدا شدند اگر چه این خبر به شریف
 نواب بابر میرسید ابا باراده اینک افتتاح قلعه بسرای معقول آن بیباک پرداخت آید
 خود را بر در تجارل زده مثل نادیده و ناشنیده بفتح قلعه صرف اوقات می نمودند
 قلعه شکنی و سعی عدو مال لعل می آورد چون در اندک مدت دیوار قلعه که گلی بود شکست
 ریخت از یک جانب گردید نواب حکم پورش در داد با وصف این حال محصوان بخت آن
 و کوشش بهادرانه صرف کردند و بدفع پورش پرداخته حمله کنان را بهر دست دادند

و روز دیگر باز یورش کرده ناکام برآمد سپهرش اب فکر دقیق بکار برده به مرد دشایان
 مرحله تازه روبروی دروازه احدات کرده به شکست باب قلعه فرمان داد تا گولندازان
 دور بین بسعی یک وز هر دو دیوار سد دروازه شکسته فارغ گشتند چون راجه مخصوص
 خیر شکست دروازه قلعه گوش کرد بفرود و دراز افتاده معرفت ساهوان و دیگر
 پالیکاران راست باز که همراه لشکر نواب بودند پیغام صلح فرستاده عرض جان بخشی
 نمود بعد دو بدل بسیار نواب بهادر نظر پرورش بر او گذاشته به نذر و پیشکش هفت لک
 روپیه رضی شده دست از جنگ باز کشید و بر حسب معروفش چنان مقصد شد
 که خود بدولت مع لشکر و توپخانه از راه دیون هلی و بنگلور مراجعت بسیر بزرگ پٹن فرمایند
 و منجمله مبلغ زر ستمه قسط تقریر و تفریق ساخته قسط اول در مقام دیون هلی و دیگر در
 بنگلور و سیوم و در السلطنه عاید سازد پس همچنان کوچ به عمل آمد و نواب بخرم و حنیاط
 تا ابلاغ مبلغ مذکور به تفریق سیوم و دیون هلی و بنگلور و سیوم و در السلطنه عاید سازد پس همچنان کوچ به عمل آمد و نواب بخرم و حنیاط
 و پنجمه گذاشته هفت بیست صدوق پر باروت هم ذمه آنها سپرده بود را و مذکور
 یعنی مرار را و با اطلاع این خبر شب مع لشکر بلیغا کرده از عقب قلعه سید سردار
 قلعه را حیدر ساخت او نا تخریب کار رسیدنش را از مغنمات شمرده خوش و خورم بیرون
 قلعه آمد پس هر دو دعا باز حیل گرفت مشورت نموده بفریب ادن نواب بهادر کوشیدند
 چه را و مذکور بسنجان چرب شیرین و ابله فریبی راه سود و بهبودن زده بدام خود کوشید
 چه گفت که بالفعل حصار قلعه شکست می رنجت شده اکثر غراب و سپاهیان جنگی خراب
 پامال آتشازی گردیدند اقامت اینجامنا سبب حال نیست لازم که مع ناموس خود و مسامی
 خزانه و زر و گوهر بکوه نندی رفته اقامت باید و زرید و مبلغیکه نواب ادن تقریر بکنند

بمن عاید سازید تا بصرف همون مبلغ مذکور لشکری فراهم ساخته دیگر لشکر انبوه از پونه و ...
 یکو یک طلبیده تنبیه معقولش کرده آید پس اجه ساده مناش که وقت زوال ریاستش رسید بود
 سخنان عرضانه او را بگوش رضا جا داده همچنان کرد که چهار پنج لک و پیه که برای ابلاغ
 نواب بهادرت بر خود ادا داده داشته بود به راؤند کور رسانید و قلعه هم بجز آتش باز گذاشته
 خود بر کوه رفت راؤند کور و هزار سپاه خود معه ضرب و باروت و قلعه شکست و سخت
 ثمانه گذاشته با قامت گاه خود شتافت صبحی قلعیگان به برج و باروی قلعہ طبل و دوت
 و تیر پهای فرم می نواخته بر دروازه هجوم کرده بودند نیر کرداران نواب بنشاده انجام
 فتوری عظیم انگاشته در مورچال قایم و مستعد بودند که ناگاه هزار و پنج صد کس غنیمت
 قلعه شتافته بر ایشان در تاختند از آنجا که فدایان نواب اندک جماعت آنهم در
 یکجا نبودند مورچال گذاشته در پیته فراهم شده و یک دروازه را مضبوط کرده آر میند
 و جماعت قلعه گرد ایشان حلقه زده تفنگ اندازی و بان پرانی آغاز نهادند و
 سرداران تفنگچیان نواب را از دست نداده بزرگ جان نشانان عمامت کلان و ...
 را پناه ساخته مردانه وار می کوشیدند و بارها که کوز چند جوانان شتره مناش جمعیت شوم
 غنیمت در تاخته اکثر ایشان رات تیغ و سنان می کشید و چند مردم قلعه ابتدا بپیر صابنه
 اسیر کرده احوال قلعه دریافت چون ایشان مفصل حقیقت صدر ظاهر کردند سردار مذکور
 اسیران را مع عرضی کو ایف رود او بر شتگی طالع راجه و بد عهدش شب دیگر روانه
 حضور ساخته منتظر کوهک نشست بجز در موصول عرضی دولت خواه و دریافت کیفیت
 نربانی اسیران غضبناک چون شیر غران مع شکر و توپخانه یلغار کرده در رسید
 سواران راؤند کور را که کرد قلعه محافظ بودند بیدای لشکر نواب بهادر چنان زدند که

که همه با بخرابی تمام تا کور می بنده عقب ندیدند پس سردار دولتخواه نواب که در اندرون
 پینیه قائم بود علم حیدری بر دروازه نصب کرده طنبور بنواخت نواب خوشدل شده
 داخل پینیه گردید و همون مورچال و تبیرها که سابق احداث کرده بودند قائم کرد
 بزیرش گولهای توپ و تفنگ فرمان داد بعد در روز یورش کرده قلعه گرفتند
 نواب بعضی مردمان را وحید گرفتند و بعضی را بنا بر عبرت گوش بیخی ما برید
 خون چکان روانه لشکرش نمود و برای بند و بست انجامیر علی رضا خان را مقتر
 ساخته بکشایش کوه نندی و در باب اسیر کردن پالیکار برگشته تا کیند کیند فرموده
 راست بالشکر طرف اثر مقابله مراد را و بطرف کور می بنده شتافت را و مذکور تاب
 مجادله خود نیافته سمت کور می بنده که در ضبط خود داشته بود رفت نواب بهادر سعی
 دوسه روز کور می بنده را تسخیر کرده همانه گذاشته پیشتر که چید چون نزد کور می بنده
 را و مذکور سوار شده مع پیاده و سوار و توپخانه خود مقابل کرده مستعد جنگ گردید نواب
 رساله های مردم بار و پیاده و توپخانه را در خشک نهری پنهان ساخته سواران توفیق
 را پیش راند هرگاه سواران صفها زده بر ایشان در تاختند و متصل فوج القهقری
 برگشتند جماعت را و مذکور ولی شده تعاقب ایشان گرفت یکبار کمین دران بر خاسته
 بشک توپ و بنا دین چنان داد مردانگی داد مذکور که تا زمان حال بر صفت روزگار
 یادگار باقیست لشکریان را و مذکور چون دانه های جوال چاک منتشیره تا حصار کوه
 گنتی آب نه نوشیدند و را و مذکور نیز راه خود پیش گرفت نواب مظفر منصور پیشتر نهضت نمود
 کور می کنده را بجنگ هفت روز فتح کرده از آنجا سمت پنونکده که آنجا همانه را و مذکور بود
 شتافت به تردد شایان که ما طهارت مضبوط کرد پس آن بر قلعه با پین کوه یورشها کرده

بعد از یک ماه تسخیر نمود و از آنجا طرف کوه مژگ سراد را تاخت قلعه را آنجا که دلاور نشین بود
 مستعد بجنگ گشته بریزش گولهای توپ و بندوق بسیاری لشکریان نواب اضلاع
 ساخت نواب غضب آورد گشته فرمان داد تا متکفلان امور جان نثاری کوه را محاصره کرده اند
 پناه سنگ با بر کوه یورش آوردند و نواب بر کوه پوچه شمالی قلعه که بهم ملحق است توپهای کلان قائم
 کرده به قلعه را قولنامه فرستاد چون او بر آن قول منی نشد خشکین گبولند از آن حکم کرد تا هفت
 دوزان شست اندازی کرده بر سنگهای کوه در وسط کوه بلند تر واقع شده است و بر آن بلند
 خانها و عمارت نامی از ساکنان آباد بود شک با زد چنانچه سنگها از صدمات گوله ریزه ریزه
 گردیده بسیار محصوران را هلاک و نابود و اکثر سکنار از یروزه بر و پراکنده حال ساخت پس
 تاب مردانگی و مجال دلاوری از دل قلعیان ر بوده شد قلعه را مینشاید چنین حال
 منکر هر اسان گشته از خود التماس جان بخششی نمود و قلعه بگماشته نواب ظفر مند گداشته
 خود به پناه دامن دولتش و خرید تا از جان مال امان یافت میر علی رضا خان که بمحاصره
 کوه نندی پرداخته بود بگوشش مردانه و تدابیر بهادرانه محصوران را از میر ساخت پس
 پالیکار آنجا که جمیع وجوده لا علاج شده بود کوه را بمیر موصوف سپرد و خود به پناه اولیای
 دولت خدا داد در آمد میر صاحب حسب کم حضور پالیکار را سیرامع توابعالش مقیت روانه
 بنگلور ساخت و بنمایه فرزندانش و سپهر اسلامان کرد چنانچه یکی از آن مردود دیگری صفر خان
 نامی از زمان حال نده است و خود مع نوج داخل لشکر حضور گشت و بدر الزمان خان
 بایالت قلعه نو تسخیر نمود و گریه چون تعلقات آن سمت که نظیر باغات بخت توان گفت
 بقبضه اقتدار نواب بهادر در آمد چنین نیاز بدر گاه خالق بی نیاز سوده عمال باهوش
 و قلعه را این دو هوشیار اطراف ملک دانند کرده خود چندی بر سواد صوبه سراسر

برای بند و بست آن نواح مقام فرموده

ذکر فتح بلاد بد نور عرف جسدی زنگر و بند و بست یک قلعه است
آن سرزمین که درین یکزار و یک صد و هفتاد و شصت و شصت و شصت
انگ

از آنجا که دریافت ماهیت نیک بد و جمیع حالات و اخبار حسن تدابیر دوست و دشمن
دستور العمل شهسواران عرصه جهان بینی و عمل دستوریکه تازان میدان کشورستانی
است قانون مستمره نواب ظفر مند چنان بود که هر روز اخبار تازه از ممالک دور و
نزدیک و از سرحدات خویش بیگانم برسد و وقت شب بر همه کوائف و احوالات عالم
و هر دیار و ملک رانی و بند و بست زمینداران و راجها و نظام دکن و ناظم پونه و صوبدار
کز آنک پایان گماث و غیره مطلع شده من بعد بجزم سراسری خاص بهر استراحت تشرف
می برد و برای سرانجام این کار لازم الحزم و الاحتیاط خبرداران باهوش و قاصدان سراپا
چشم و گوش و جاسوسان کامل بمنزله حفیظہ نویسان یگانہ عصر و سوانح نگاران سبکدست
و گران فطرت بچهار سوی ممالک تعیین شده هر روز اخبار واقعی و سرگذشت کماحقه
در یافت بعرض میرسانید نزد چنانچه در نیولا بالاتفاق معروض داشتند که ملک نگر
از بس نظارت و لطافت و توق بخش ممالک بالا گماث بل همزنگ بانامات جنات

توان گفت بدست

هر سوخته جانی که به بد نور در آید
گر مرغ کباب است که بآب آید
فی الحقیقت در خوش آبادی رشک افزای کشمیر است که با تحت آن صوبه بلدر با
نرمیت آباد و در خیز و فضای دلکشایش خاطر نظار گیان را سرور انگیز و هر سال

تا بهشت

ماهشت ماه بارش معتدل که باعث طراوت دل‌های فسرده نباتات و حیوانات است
 می‌بارد و در شجار صحرا و بوستانه بیشتر درختان نارنجیل و نوقل چون قد خوبان
 سرافراخته و درخت نوا که هر قسم شمر راحت بخش در مشت دارد و درختان صندل معطر
 سازد آن در باغ مردم هر دیار و بوی گل‌ریاحین میوه نوس آن سرزمین تسکین‌ده
 دل بیقرار و گل‌رخان سر و قامت چون چمن همیشه بهار بزرگ بوی زیامی رعنائی
 آرسته شیوه دل‌رانی و طریق دلگشی بر روی کار می‌آزند و ماه و بیان قیامت
 قامت آنجا خود را به کسوت دلفریبی پیراسته شاید استه جوانان باهوش را به نگاه ناز و
 عشوه فریفته از یاد آرند و جو بیار و انهار در آن گل‌زمین همیشه بهار چون بحر متواج
 جاری و تالابها و چاه‌های ملبب مانند منبع دل‌فیاض ساری و رعایای جزو و کل
 آن دیار متمول و صاحب‌تبت سیر فاما همیشه بر راه مردم میدان دلاوری یعنی بر تسلط عادل
 صاحب شوکت چشم باز اندزیرا که آن خطه دلگشا در دست مردمان وحشی سیرت
 افتاده زنی مردانه لباس سپت فطرت بلا اندیشه و بی‌وسواس خاطر مختار شده حکمرانی
 میکند و بیشتر زیر حکم حاکمان صوبه سر بود احوال راه بی‌غایت پیوده در رسانیدن
 زنده پیش‌کش قصبومی سازد با وجود موجود و ارثان دولت خود بهوسل یاست در دل داشته
 نردمباشرت و عشق با غلامی می‌بازد و قلم‌وند کور با این همه خوش‌آبادی و زرخیزی
 چون چشمان کور بیرونق و نور و دل‌های سکنه آنجا به درد و جور و ظلم آن بدکار رنجور
 است و صدای فریاد و فغان بهر کوجه و بازار برخاسته بهر سو حرامیان دزدان بال‌غریبا
 دست دراز ساخته اند مردان از اطاعت زن شرمسار گشت خانه نشین شدند و زنان
 از راه شوخی و بیباکی بدست باده نشاط گردیده به آراستگی زلف و چهره کارهای ناشایسته

بجمل می آرزید و مردان طاقت تا درین سزانش زنان علاقه خود ندازند که بگویم
 زن جا که علانیه بهوای بوسن کنار بچا رسوی رسیده و بازار بانتظار شهوت
 پرستان میقرار میگردد بدیت در راه خدا که رهبر نمانند
 آن را بنزنان همین زن نمانند آری زن بنقص فرست مشهور است
 اگر لیساری و حراست ملکی نامزد کرد و آسودگی رعایا و بر ایا معدوم و صورت منیت
 ملک مال معلوم است الحق ریاست همچو ملک بهتر و خوشتر آن بدشترت صوب نمی
 وزنی بدکار سحر است آن کشور عشرت نشان نمی سزد قطع نظر ازین از سر کار منحرف
 گشته و شخص از اولاد حکام آن مقام که از عقل شعور دور و وجود معطل است هر چند
 بتمنای ریاست هوس دولت فکر و تردومی نماید اما کاری نکشاید پس ظاهر است که
 از جنس کور یک فطنت است و دون همت از زن ناقص باشد کی سزاوار دولت
 ملک رانی گردد و نمیداند که این ملک وسیع و مکان فیع زیر حکومت کدام حاکم و الا نشان
 منتقل شود الحاصل نواب کامگار باستماع فرود بجهت آموذجا سوسان حقیقت شناس
 خبر آوران باهوش و درست حواس ابا ز برین کار مامور فرموده تا کید ساخت که تازه
 اخبار تحقیق دریافته از حکمرانی و کار گهی و مجبندی لشکرش ماهر شده مفصلاً بعرض
 رسانند و خود با جمعیت گران سمت حیل درگ کوچیده بنا بر مصلحت و عبرت نمای خود
 بتاخت و تاراج و تسخیر مکاناتش فرمان داد چون قزاقان بیباک در جمیع تعلقا درگ
 مذکور منتشر شده تا گهاث درگ همه ملک ابا خاک برابر ساختند و سواری خاص را
 سمت درگ و نوق افراشد پالیکار آنجا سر اادت از جباب بغاوت و سرکشی بر کشید
 بحلقه اطاعت درآمد و حسب حکم حضور دو لک و پیدر عرض پیشکش و لک و پیدر داده

از جان مال امان یافت با جمعیت خود همراه لشکر شد و قاصدان و جاسوسان
سبک تگ جلد ترش تافته بانگ فرصت دریافت حقیقت بند و بست آن نواح
کرده مفصل معروض داشتند و بقارن این حال شخص مذکور که آرزوی ملک مال
در سر داشته قابومی جست و در حینیل درگ پناه گرفته بود بیایوری طالع سعید
حاضر حضور سعادت مجرای نواب شد و بمعرفت درگ و ال التماس نمود و تمتعت
گشت که کم خدمت در اطاعت حضرت فلک قربت بسته ام و ملازمی رکاب
ظفر انتساب فخر خاندان خود میدانم و تهنیه آن زن بد سرشت که در آنجا ابوای
سروری می نازد و مردان و اربیدان مختاری می نازد و پر از آتش مشتعل بجای
اورا آب شمشیر سیاست فرو نشانید و عالمی را که بچو و لمش جان بلب بستند از بسلی
و طمانیت جان تازه بخشید چون نواب بهادر ظهور کار بر حسب آرزوی خود دید التماس
اورا قبول کرده به آراستگی افواج بیهین بسیار و ترتیب قول و بهراول و چند اول
پیرداخته سرداران دلیر و جنگ آزموده را با فوج مقرر و تعیین فرموده صبحی منبر و ای
آن روز سمت نگر نهضت نمود و صاحبزاده بلند اقبال و فتح یاور هم همراه رکاب بود
و در هر منزل و مقام رعایا و بریای آن سرزمین را بنوازش و اشتیاق بسیار
امیدوار ساخته قونامه دراز و یاد آبادی ملک عطامی فرمود و در هر تعلقه و قلعه که
مضرب خیام می شد غربا و بیعلاقه اران آنجا را از هر فریق طلبیده بداد و دیش
آنها را خوشنود کرده داخل ملازمان می فرمود و کسانیکه از حلقه اطاعت خود بیرون
رفته و سخنان پند و نصیحت گوش نکرده مستعد جنگ می شدند قتل و اسیر و خرابی
حال شان می کوشید ازین معنی بهراسن هوان بهیبت در دل های آن مردم جا گرفت

جمیع رعایا و عمال و قسوداران و غیره بوساطت صاحبزاده مراد بخش مطیع و
 فرمانبردار شده لایق حوصله خود فراغت حال حاصل ساختند چون عسکر ظفر اثر
 این طرف قلعه نگر یفاصله دو منزل فرود آمد جاسوسان که خفیه در آنجا مامور کار
 بودند حاضر حضور شده معروض داشتند که زن حاکم اینجا سخت اندیشناک و غمگین
 است آرام و راحت روز و شب گذاشته در فکر دور و دراز افتاده سرشته انتظام
 هم از دست داده دل بر مرگ نهاده است و میخواهد که بگریزد پیش کش از هدایا
 آنحضرت را ازین عزم باز دارد چنانچه همدین اوقات مطابق معروض جاسوسان
 زن دون فطرت و کلامی معتمد را با تحف و هدایا و نیاز نامه بحضور فرستاد
 و کلامی و انا بعد ادای آداب تسلیات معتقدانه سامان ندر و تحالیف از نظر
 فیض اثر گذرانیده عرض کردند که هر سال لک هون پیشکش مع دیگر اجناس نفیس از
 قسم نوقل و چوب صندل و قاقه و مرج سیاه و غیره خواهد رسانید و تا زسیست مطیع
 و منقاد ام حلیل القدر خواهد بود امید که ازین خطه زمین از طرف خود باز به او
 عنایت شود تا زیر ظل عاطفت بهایون بوده از آسید و شمنان محفوظ ماند پس
 ارشاد شد از امانیت و صلاح حال مال آسودگی خاطر و پاس آبر و منظور مطلوب
 باشد بلا اندیشه بلشکر بایاید و بطمانیت ظاهر و باطن در قلعه سریرنگ پن که جای
 امن و حصن عصمت است سکونت نماید تا ز صرف مایحتاج با تمیاز تمام از سرکار
 مقرر فرموده خواهد شد و کلاما ببلن مع این معنی مراجعت کرده بان زن مفصل حقیقت
 فرموده نواب ظفر کاب ظاهرا ساختند زن مطلق العنان از راه عورتا شایسته
 اقبال بن پیام نکرده خواه نخواه مقتضای بیداشی مستعد جنگ گردید از عید بگریختن

حاکم ساونور سازش مسلخ خطیر زیش نموده التماس کو مک ساخته بود تا حاکمان
 موصوف باقبال التماسش و هزار سوار و چهار هزار پیاده فرستاد و خود هم با جمعیت
 و سباب جنگی برآمده بر جوی بالا فرود آمده بود و فوج کومکش از راه جنگل و کوه دال
 قلعه نگر گردید چون این خبر سمع مبارک رسید مثال شیر نقران بیشتر کوچیده بغاصه
 یک منزل فرودگاه لشکر ساخت و سرداران افواج را به تسخیر مکانات و قلعات اطراف
 و جوانب نگر تاکید فرموده روانه ساخت و خود بدولت با چند سردار و بهادران سوار
 و پیاده بمحاصره قلعه نگر پرداخت القصد سرداران تهورنشس بر اکثر مکانات و قلعات
 ساخته دست یغما کشاوه بعد جنگ جدل تسخیر در آوردند و زنده نهار خوابان را جوق جوق
 فراهم آورده روانه حضور ساختند چون خود بدولت اوقات شبهاروزی برضبط
 و محاصره و مورچال و گرفتن قدری قدری جاها مصروف داشته میدان جنگ
 بر آن تیره درونان تنگ تر از روزن سوزن ساخت محصوران جاها بیرون
 قلعه که مضبوط کرده بودند گذشته اندرون قلعه خریدند و بهر برج و باره مستعد جنگ
 نشستند اگر چه در اندک مدت طاقت جنگ و جدل از محصوران رفته هر اس و پیچان
 و تلفت آبر و در دل جا کرده منتشر اجواس بودند فاما بی پاس نمک زن که مردانه وار
 آماده جنگ است بجای خود قایم بوده بدلیری تمام تر دو میکردند هر چند بهادران
 نواب از گولهای توپ و تفنگ تیر و شمشیر هر روز جوق جوق رامی گشتند و گروه را
 با آتش حسرت و نامرادی و ناکامی می سوختند لیکن باین همه خرابی حال قلعیان از
 خیال جنگ جدال نگذشته از جامی گذشتند و سپاه افغان نیز از راه شوخی بطرف
 قلعه پرداخته بهر مورچال می تاختند و بهر بار محروم و مایوس بر می گردیدند اگر چه محصوران

در عرصه قلیل میدان معرکه را بر خود تنگ دیدند و عرصه فرار کشاده تر یافتند اما آنچه آن
 محاصره سخت بود که بسلاست جان از آنجا بیرون نمی توانستند رفت لاچار شده چنان
 مقرر کردند که تا مقدر بامر جنگ پرداخته انجام کار به تبدیل لباس اه و یار دیگر سر
 باید کرد چون نواب با جمیعت دریافت که مکانات و قلعات اطراف و جوانب که
 کار پردازان آنجا که مردان شجاع بودند به تسخیر درآمد و بقلمه حراست زن و ن فطرت
 ایام محاصره با متدا و کشید که موسم بارش که پراگندگی آور مردم و نواب است بر سر
 رسید خواست که رود مسخر نماید پس روز یک عرصه یک سال بسعی مردانه منقضی گردیده
 بود سپاه لشکر و غازیان عسکر خود را بمغانی بغا و غنیمت اتمش و امتعه و زر و نقره و
 زنان حسین از قوم بنود حکم لویش فرمود پس یکبار شیعیان سوار سپان گذاشته و پیادگان
 جرات قدم جلالت کشاده از راهیکه دیوار تلمه شکست یافته بود شک زان بمرج
 و باره سوار شده ندای بگیر پیش بلند ساختند و کسیکه بمقابله آنها مستعد گشت بدت
 تیر و تفنگ بقره شمشیر جل رنگ گردید چون زن مردانه لباس نیخال مشاهده نمود اول
 محل خاص یعنی نشیمن مزین را که شوم شکر شوهرش از خشت چینی طلاکاری بنا ساخت
 پیوندش نیز از طلا بر کرده و بد و دیوار جواهر پانیده بود آتش زد و اکثر درج
 جواهرات را در آتش سوخته و در باون سنگین آهنی کوفته ضایع نمود آخر خود بد و
 پستاند از راه بدر و آب بیرون شتافته فقط بسلاستی جان پایاده راه گولی درگ
 که پنج گروهی نگر جای قلبی اقع شده و اطرافش دشت هولناک است گرفت کوه را
 قایم کرده آسود و هم ملک دولت و سبب ثروت شوهر و جد و آباایش بقبض اقتدار
 نواب نامدار گذاشت چون نواب برورش اطلالع یافت همان در قلعه گذاشته به بیغلر

در تاخت کوه را گرد گرفته بکشایش آن سعی موفوره بکار برد آخر الامر بعد یک ماه
 محافظان از دست برد می اصران شیر شکار مغلوب گشته کوه را بغازیان کار آزما
 سپردند وزن بد عاقبت را گرفته حاضر حضور ساختند نواب بهادر فتح و فیروز
 مراجعت کرده به قلعه نوسنج رسید وزن را مقید ساخت در یک پالکی از راه سراسر
 به سر بزرگ پهن روانه فرموده بشان و تجمل تمام در ساعت سعید داخل قلعه
 دار الحکومت و تشریف فرمای مقرر دولت شوکت شده باز در روز محفل نشاط
 ترتیبی افزه هنگامه سور و سرور و صدای نغمات و نور جوهر گرم ساخته غراب و فقرا
 و سازندگان و رقاصان را بانعام خلاع و زر و زیور و طلا و ثالیهای گران بها
 بنواخت و سرداران نامدار و سپاه جبار عساکر خود را که در آن مهم مراسم جان سپاری
 و سعی بهادری بتقدیم رسانیده بودند سوای آنکه هنگام پوشش و تلبه بحکم حضور
 حسب خواه بسته بسته از جنس پارچه های نفیس و قماشهای فاخره و دسته دست
 آلات حرب و ضرب توده توده زر و نقره و زر و گوهر و گروه گروه محبوبان تشکیل
 بتصرف خود با آورده از آرزوی نیاز داری مستغنی شده بودند از سر نوبت بالعمام
 شایسته و خلعت های فاخره و حلقه دست مظلوم مالای مروارید و پد کهای مرصع و
 شمشیر های طلوع و جاگیر ات بقدر مرتبه حوصله سرفراز و سر بلند گشتند و او جنی نامی
 کار قدیم دولتخواه را که صاحب حوصله بود راجه رام مخاطب ساخته با یالت آنجا
 گذاشت و تبعیر قصر و مرمت و تلبه فرمان داده جید رنگ نامش نشان داده
 خود بدولت داخل خمیس گردید